

مردم مشوش

رمان

فردریک بکمن

ترجمه از سوئدی: الهام رعایی



شرون
رمان خارجی

فصل یکم

یک سرقت مسلحانه از بانک یک گروه‌گانگیری یک شلیک یک راه‌پله پر از نیروهای پلیس آماده یورش به داخل یک آپارتمان ماحرا حیلی ساده به ایجا می‌انحامد، حیلی ساده‌تر از آنچه فکر کسی همه آنچه برای چنین پایانی لارم است فقط و فقط یک ایده حیلی حیلی بد است و بس

این داستان حکایت حیلی چیرها است اما بیشتر از همه حکایت احمق‌ها است به همین دلیل، ناید همین حا حیلی رک و راست گوشرد شود که احمق خواندن دیگران حیلی راحت است اگر به آن‌ها به چشم اسان نگاه نکنی، مخصوصاً اگر کسانی را داشته باشی که سعی کنی در برابرشان آدم بستاً خوبی باشی

چون اینکه از آدم‌ها انتظار برود همیشه از عهده اکون برآید توقع بیحایی است آدم ناید شعل داشته باشد و سقعی بالای سر و یک خانواده آدم ناید مالیات بردارد و ریرپوشش همیشه تمیر باشد و پسورد لعنی وای‌فای را هم یادش برود بعضی از ماها هرگر از عهده کنترل این اوصاع آشفته برمی‌آییم، رندگی ما فقط می‌گذرد، رمین با سرعت دو میلیون کیلومتر بر ساعت در فضا به پیش می‌رود و ما عین یک حفت حوراب فراموش شده چهار ستون بندهان از ترس می‌لرزد قلب‌هایمان مثل صانون از دست‌انمان لیر می‌خورد و به محص اینکه لحظه‌ای آرام نگیریم و آرامشمان را به دست بیاوریم دوباره شروع به تپیدن می‌کند و دوباره عاشق می‌شود و دوباره شکست می‌خورد کنترل هیچ چیر دست ما نیست پس می‌آموریم که فقط وانمود کنیم اوصاع روبه‌راه است، کارمان،

رباشویی مان، بچه‌هایمان همه‌چیز وانمود کنیم معمولی هستیم، یکی هستیم مثل نقیه، که می‌دایم «سطح استهلاک وام» و «سرخ رشد تورم» یعنی چه، که می‌دایم رابطه چیست حقیقت این است که ما از رابطه همان قدر می‌دایم که از فیش یواس‌بی، همان موحودات کثافتی که هر بار نحوای ارشان استفاده کسی ناید چهار بار امتحانشان کنی (از این ور نه، از این ور هم نه، نار هم نه، حالا شد!) وانمود کنیم پدر و مادر خوبی هستیم، حال آنکه تنها کاری که برای بچه‌هایمان می‌کنیم این است که حوراک و پوشاکشان را فراهم کنیم و اگر از روی رمین آدامس حویده کسی را برداشتند و حورددند، حساسی عتاب و حطاشان کنیم همه ما یک رمایی آکواریوم داشتیم و بعد یک رور همه ماهی‌های آن مردند و ما هرگر دره‌ای بیش از آنچه درباره ماهی‌ها می‌داستیم و می‌دایم درباره بچه‌ها نمی‌دایم پس این مسئولیت هر رور صبح تمام و خودمان را از ریدگی حالی و نا ترس می‌انارد هیچ طرح و نقشه‌ای نداریم، فقط تلاش می‌کنیم امروز هم نگردد، ریرا فردا رور دیگری است

گاه رحر می‌کشیم، رحری بسیار ترساک، نه نه هیچ دلیلی حر اینکه انگار این پوست و گوشت حون مال کس دیگری است غیر از ما گاه حملات ترس نه سراعمان می‌آید، چون قصص‌ها ناید پرداخت شوند و ما ناید بالغانه رفتار کنیم اما نمی‌دایم چطور، چون شکست در نالغ بودن نه شکل خطرناک و نامیدکسده‌ای آسان است

چون همه کسی را دوست دارند و همه آن‌ها که کسی را دوست دارند شب‌های وحشی بی‌حوایی را تجربه کرده‌اند، شب‌هایی که تا صبح از این دنده نه آن دنده شده‌اند نه امید پیدا کردن راهی برای آدم ماندن و این گاه ما را نه سمت کارهایی می‌راند که از دور انلهانه و درک‌ناشدنی است اما در آن لحظه بهترین راه ممکن نه نظر می‌آید

همه آنچه نیاز است این است یک ایده حیلی حیلی بد

مثلاً، یک رور صبح، مردی سی ساله تپانچه‌دردست از حانه بیرون می‌رند و

این از نگاه یک ناظر بیرونی کاری است وحشتناک احمقانه — چون این داستان حکایت یک گروگانگیری است اما فکر نکید قرار بود چیس شود یعنی قرار بود داستان باشد، اما گروگانگیری نه اینکه یک سرقت مسلحانه ناک باشد عمدی بود اما بعد همه‌چیز قدم‌به‌قدم نه سمت بهم پیش رفت، چون گاه رفتار سارقان ناک چیس است پس سارق سی و نه ساله فرار کرد، ندون آنکه از پیش نقشه‌ای برای فرار داشته باشد، و این ماحرا دقیقاً شد مصداق نازر حرف مادرش، وقتی در کودکی یح و پوست لیمو را روی میر آشپرخانه ول می‌کرد و بعد محور بود ندودو برگردد تا جمعشان کند، مادرش می‌گفت «آدمی که از معرش کار نمی‌کشد ناید هی از پاهاش کار نکشه» (شایان ذکر است مادر سارق وقتی که مرد این قدر حیس و توییک توی ندش اناشته بود که از ترس انفجار از حیر سوراندن حسدش گذشتند) در نتیجه، پس از سرقت ناککی که درواقع سرقت بود، پلیس از راه رسید و سارق نه سرعت هر چه تمام پاهای را نه کار انداحت و دوید سمت پیداره‌رو و حیابان را رد کرد و مستقیم رفت سمت اولین در شاید «احمق» نامیدن سارق فقط نه خاطر این کار کمی سحت باشد اما حب، می‌دانی دیگر در نه یک راه‌پله نار می‌شد که نه سمت نالا می‌رفت پس سارق ناچار راه نالا را در پیش گرفت همه‌چیز برمی‌گردد نه اینکه سارق یک سی و نه ساله کاملاً معمولی بود در شرایط کاملاً عادی او از آن سی و نه ساله‌های سوسول بود که بحران چهل سالگی را نا خریدن شلوار دوچرخه‌گران و کلاه شطانی می‌کند چون در روحشان یک حمرة تاریک دارند، بلکه از آن سی و نه ساله‌ها بود که مصرف رورانه پیر و آرد گندمشان چنان است که همه نایدونایدیهای پرشکی در موردشان بیشتر نه یک فریاد کمک می‌ماند تا نه یک رژیم غذایی سالم‌سازی سارق نا عددی تا بهایت نار و در حال ترشح نه طلقه نالا رسید و نا هن‌هسی که آدم را یاد کلپ‌هایی می‌انداحت که برای ورود نه آن‌ها ناید یک کلمه عمور سزی را از لای یک شکاف در نه ربان بیاوری نه عارت دیگر، شانس حان سالم نه در بردن از دست پلیس برایش در حد صفر بود

اما دست‌برقضا سارق همان وقت رو برگرداند و متوجه در نار یکی از آپارتمان‌ها شد ارقضا، آپارتمان را گذاشته نودند برای فروش، پس توی آپارتمان